روزنامه شرق

جهان

معماری چیست؟ صفحه ۱۰

گفت‌وگوی احمد طالبی‌نژاد با آتیلا پسیانی صفحه ۱۱

درباره نمایشگاه عکس‌های میترا محاسنی در گالری گلستان صفحه ۱۲



گفت‌وگوی «شرق» با «بهار باسر» استاد دانشگاه «وارویک» انگلستان:

نسل دوم پناهندگان غیرقابل پیش‌بینی‌اند



آزاد حاجی‌آقایی

موج عظیم پناهندگان خاورمیانه به سوی کشورهای اروپایی واکنش‌ها و مشاجرات فراوانی بین سیاست‌مداران و سازمان‌های حقوق‌بشری به وجود آورده است. در هفته‌های گذشته اتحادیه اروپا، نخستین گام را برای مقابله با این موج برداشت و تصمیم گرفت مرزهای این اتحادیه را در مقابل آوارگان هرچه بیشتر سد کند، سازمان عفو بین‌الملل نیز این اقدام را نگران‌کننده توصیف کرد و «مادلین سیدلتز»، یکی از وکلای این سازمان، گفت که گرفتن چنین تصمیمی عواقب نگران‌کننده‌ای به دنبال خواهد داشت. نخست‌وزیر سوئد، «استفان لوفوینیش» نیز بر این باور است که حل بحران آوارگان جنگ خاورمیانه تنها با حل بحران‌های کشورهای خاورمیانه امکان‌پذیر است. تبعات و عواقب این موج مهاجرتی عظیم را با «بهار باسر»، استاد دانشگاه «وارویک» انگلستان و استکهلم سوئد و عضو مرکز مطالعات صلح، بررسی می‌کنیم.

بحران سوریه و سرریزشدن آن به عراق چالش‌های مهمی فراروی ارائه کمک‌های جهانی به پناهندگان قرار داده است. با درنظرگرفتن تناقضات بین مجامع حقوق بشری و سیاست‌گذاری‌های دولتمردان اروپایی، جامعه جهانی باید چگونه با معضل پناهندگان و آوارگان برخورد کند؟

قبل از ارائه هر نظری مایلم این نکته را توضیح دهم که جامعه جهانی قادر نیست و نمی‌داند چگونه با این موضوع به‌درستی تعامل داشته باشد. بسیاری از کشورهای اروپایی به جای اذعان به مسئولیتشان در مقابل این طیف وسیع پناهندگان آمده از خاورمیانه، به ارائه بسته‌های غذایی بسنده کرده و یک گام عقب نشسته و صرفا به تماشای آنچه در خاورمیانه جریان دارد، نشسته‌اند. چند سازمان غیردولتی تلاش کرده‌اند دستورِ کاری را در راستای تعامل با معضل پناهندگان تدوین کنند، اما این معضل صرفا به چند هزار نفر ارتباط ندارد، بلکه به میلیون‌ها نفری که روزانه آواره می‌شوند مربوط است. رسانه‌های خارجی نیز این وضعیت را صرفا به شمار کوچکی از آوارگان تقلیل داده و به جای اینکه از مسئله پناهندگان و موج آوارگی، به مثابه یک معضل انسانی صحبت کنند، صرفا از آن به عنوان یک تهدید سخن می‌گویند.

تنش‌های برخاسته در سرزمین مادری، خود را در کشور میزبان نیز نشان می‌دهند. پناهندگان جدیدی که وارد اروپا می‌شوند، مناقشه اخیر خاورمیانه را چگونه در کشور میزبان بازتاب می‌دهند؟

تنش‌های برخاسته از منازعات سرزمین مادری، ممکن است در کشور میزبان نیز خود را به شکل برخوردهایی بین گروه‌های رقیب، به‌ویژه در زمان‌های حیاتی و حساس نشان دهند. همچنین تجلی چنین تنش‌هایی را می‌توان در برخوردهای غیرخشونت‌آمیز، مجادلات کلامی و گفتمانی، تمایزات اجتماعی و فیزیکی و ایجاد گروه‌های کاملا متمایز و اجتناب از تماس و رودررویی درون کشور میزبان، مشاهد کرد، اما برخوردهای خشونت‌آمیز است که توجه عمومی را به خود جلب می‌کند و از سوی رسانه‌ها پوشش داده می‌شود یا از طرق دیگر در کلام سیاست‌مداران بازتاب می‌یابد. مبارزات و سازوکارهای ضدهژمونیک حاکمیتِ محلِ منازعه، ممکن است به شیوه‌ای ظریف، همچنان باقی بماند، اما از میان نمی‌رود. شیوع خشونت، نه‌تنها باعث بروز جنگ می‌شود، بلکه راه را برای بدنام‌کردن پناهندگان و گروه‌های پناهنده هموارتر کرده، به مشاجراتی دامن می‌زند که در کشورهای میزبان حول ادغام پناهندگان در جریان است.

بدون ایجاد سازوکارهای عملی در مشاجراتی از این دست، سیاست‌مداران و مراکز رسانه‌ای به تعمیم‌های گسترده‌ای دست زده و گروه‌های دیاسپورا و پناهندگان را به مثابه تهدیدی علیه امنیت داخلی و نظم عمومی به تصویر می‌کشند؛ برای نمونه، با به اوج‌رسیدن تنش‌های بین حزب کارگران کردستان و ارتش ترکیه در این کشور، اخیرا شاهد تلاش‌های فراوانی علیه نهادهای کردها از سوی گروه‌های ناسیونالیست ترک در کشورهای اروپایی بودیم. تا زمانی که جنگ و تنش در کشور ما تداوم داشته باشد، این تنش و منازعه در دیاسپورا نیز تداوم خواهد یافت.

با مدنظر قراردادن ناسیونالیسم و اسلام، نسل دوم پناهندگان چگونه بر کشورهای مبدأ یا مادر خود تأثیر می‌گذارند؟

تعمیم‌بخشی‌هایی از این دست دشوار است. من سال‌های درازی است درباره نسل دوم پناهندگان مطالعه کرده‌ام، بااین‌حال، اکنون می‌توانم بگویم عوامل متعددی می‌توانند بر این موضوع تأثیرگذار باشند. من افرادی را دیده‌ام که در مقایسه با بیشتر از والدینشان به سیاست‌های سرزمین اصلی خود علاقه‌مند بودند و افرادی را نیز دیده‌ام که چنین علاقه‌ای را از خود نشان نداده‌اند؛ برای نمونه از نگاهی پوزیتیویستی می‌توان به بازگشت کُردهای عراق از دیاسپورا اشاره کرد که بعد از جنگ در راستای تلاش برای دولت - ملت‌سازی به این اقلیم کردستان بازمی‌گردند و این سرمایه بزرگی برای این حکومت اقلیم کردستان به‌شمار می‌رود. در یک روند معکوس در چند ماهه اخیر، خیل عظیمی از ساکنان این منطقه نیز راه پناهندگی و رفتن به اروپا را در پیش گرفته‌اند. از سوی دیگر، شاهد تأثیرات منفی این روند نیز هستیم. اسلام‌گرایان جوان را تصور کنید که از کشورهای انگلستان، سوئد و آلمان به گروه داعش پیوسته‌اند. این جوانان نتوانسته‌اند در جوامع میزبان خود ادغام شده و بنابه دلایل فراوانی به حاشیه رفته‌اند؛ بنابراین علاقه نسل دوم مهاجران و پناهندگان به اسلام و ناسیونالیسم می‌تواند اثرات منفی و مثبتی را به دنبال داشته باشد.

در برهه کنونی شاهد بازگشت موج تروریسم (داعش) از اروپا به خاورمیانه هستیم. چرا نسل دوم و سوم پناهندگان و مهاجران قادر به پذیرش ارزش‌های کشور میزبان نشده‌اند؟

سؤال خوبی است. سخن از پیوستن هزاران نفر از پناهندگان نسل دوم و سوم از کشورهای میزبان به داعش است. من مایل نیستم این مسئله را صرفا به نپذیرفتن ارزش‌های کشورهای میزبان از سوی مهاجران پیوند دهم. همان‌گونه که اشاره کردم مطمئنا افرادی هستند که نمی‌توانستند یا نمی‌خواستند در کشورهای میزبان ادغام شوند و به مرور زمان رادیکال و بنیادگرا شدند، اما هم‌زمان افراد دیگری نیز وجود دارند که کاملا در این ارزش‌ها ادغام شده‌اند و آموزش و پرورش خوبی داشته‌اند، اما هم‌زمان از همکاری با جامعه میزبان سرباز زده‌اند. در میان صفوف این گروه‌ها تنها شاهد رانده‌شدگان از جامعه نیستیم، بلکه بسیاری از پزشکان و مهندسان را نیز در صفوف این گروه‌ها می‌بینیم. من بر این باورم که مطالعات بیشتری برای توضیح انگیزه‌های این جوانان برای فعالیت‌های تروریستی و مسیر عضوشدن آنها در این گروه‌ها نیاز است. با نگاهی اجمالی، مطالعات مرتبط به این حوزه نشان می‌دهد مسلمانان جوانی که در کشورهای محل سکونت خود با تبعیض مواجه شده‌اند، احتمال بیشتری برای علاقه به این نوع جنبش‌های افراطی دارند. افزایش اسلام‌هراسی در اروپا نیز گروه‌های مسلمان را بدنام کرده و بسیاری از مردم باوجود اینکه تلاش کرده‌اند تا میزبان بخشی از مردم جامعه باشند، اما مواجهه با نژادپرستی روزانه برای آنان دشوارتر است. صرفا رنگ پوست یا اسامی اسلامی کافی است تا آنان در محل کار یا مدارس، ایزوله و جدا شوند. فکر می‌کنم سؤال مهم این است که اگر کسانی که به صفوف داعش یا گروه‌های دیگر بنیادگرا پیوسته‌اند، به اروپا بازگردند با آنها چه باید کرد؟ این موضوع جدال‌هایی را در چندین کشور اروپایی به وجود آورده است.

به یُمن پیشرفت‌های اخیر تکنولوژی و رسانه دیاسپوراها می‌توانند همیشه با سرزمین مادری خود در تماس باشند و به لطف رسانه‌های جمعی و دیگر ابزارها پیام‌ها را از فعالان سرزمین مادری به جامعه کشور میزبان سیاست‌مداران و رسانه‌ها منتقل کنند. دولت‌های مادر و میزبان نیز عملا قادر به کنترل فوران و جریان اطلاعات نیستند

منازعات سرزمین مادری چگونه بر الگوهای بسیج گروه‌های پناهنده و مهاجر در کشورهای میزبان تأثیر می‌گذارد؟

اگر در سرزمین مادری منازعه و تنش در جریان باشد، گروه‌های مهاجر تمایل دارند الگوی بسیج خود را مطابق با آن شکل دهند، اما این‌گونه دستورسازی‌ها (Agenda) نیز برای «بسیج» منوط به این مسئله است که ما در ارتباط با چه دیاسپورایی صحبت می‌کنیم. اگر این دیاسپوراها و گروه‌های مهاجر و پناهنده گروهی مرتبط به دولت باشند، مانند دیاسپورای ترک، شاهد رویکرد دولت‌مدارتری خواهیم بود که در آن گروه‌های مهاجر درصدد استقرار و ایجاد شبکه‌های نزدیک‌تری با سفارتخانه‌ها، کنسولگری‌ها یا دیگر دستگاه‌های دولتی به منظور افزایش قدرتشان در کشور میزبان هستند. اگر این گروه‌ها، مانند کردها یا تامیل‌ها، جزء دیاسپورای بدون دولت باشند، می‌توان شاهد استراتژی مناسب‌تری در ایجاد ائتلاف و نزدیکی به سیاست‌مداران، سازمان‌های جامعه مدنی و دیگر گروه‌هایی در کشور میزبان باشیم که به مسائل ملی خود حمیت و تعصب بیشتری دارند. در هر دو گروه، شاهد تداوم سمت‌گیری و علاقه به منازعات سرزمین مادری هستیم؛ زیرا عبور از مرزهای سرزمین مادری به معنای دست‌برداشتن از هویت نیست. از طرف دیگر، گروه‌های مهاجر و پناهنده، بستگانی دارند که در کشور مادری مستقیما تحت تأثیر جنگ هستند؛ ازاین‌رو، این مسئله چندان غریبی نیست که گروه‌های مهاجر و پناهنده در کشورهای میزبان از طرف‌های درگیری که از آنها هواداری می‌کنند، حمایت‌های مالی و غیرمالی بکنند.

مهاجرتِ کنترل‌نشدنی و شکست اقلیت‌های قومی و فرقه‌ای مذهبی، چگونه بر فرایند صلح در سرزمین مادری آنها تأثیر می‌گذارد؟

اگر روی سخن ما با گروه‌های مستقر در دیاسپورا باشد، پاسخ این‌گونه خواهد بود: اگر گروه‌های مهاجر به‌خوبی در کشور میزبان ادغام نشوند، شانس آنها برای شنیده‌شدن مطالبات و تظلم‌خواهی و لابیگری‌شان نزد احزاب سیاسی کاهش می‌یابد. اگر توانایی تصمیم‌گیری نداشته باشند، نمی‌توانند سیاست در کشورهای میزبان را تغییر دهند یا به عاملی برای این تغییر تبدیل شوند. در جریان فرایند صلح، جامعه مهاجر ممکن است به منظور پیگیری در این روند، به عنوان یک میانجی در روند حل‌وفصل منازعات با سیاست‌های کشور میزبان همراهی یا تعامل کند.

این مسئله را با توجه به بحران اخیر پناهندگان خاورمیانه چگونه می‌توان تبیین کرد؟

در رابطه با دیاسپورا و بحران پناهندگان اخیر از خاورمیانه به کشورهای غربی، باید اذعان کنم ترس از مهاجران و تصویرهای منفی منتشرشده از سوی رسانه‌های کشورهای میزبان، کشورهای غربی را به درپیش‌گرفتن اقداماتی مبنی بر پایان‌دادن به سیلان موج پناهندگان واداشته است؛ چراکه این کشورها روند کنونی موج مهاجرت را تهدیدی علیه امنیت ملی خود قلمداد می‌کنند، اما اقدامات احتیاطی آنها در این رابطه معمولا خیلی کم و دیر اجرا می‌شود. ممکن است آنها مجموعه معاملات شتاب‌زده‌ای را برای پایان‌دادن به جنگ سوریه انجام دهند، اما مطمئن نیستم چنین اقداماتی به حل‌وفصل و صلح عادلانه منجر شود و دراین‌میان هیچ‌گونه ایده‌ای نیز مبنی‌بر بازگرداندن این آوارگان به سوریه و عراق وجود ندارد. وضعیت کنونی نسبتا تازگی دارد و ما به زمان نیاز داریم.

دیاسپورای مسلمان در اروپا چگونه بر سیاست‌های اروپا در خاورمیانه تأثیرگذار بوده است؟

من بشخصه تاکنون مطالعه‌ای درباره این موضوع انجام نداده‌ام و صلاحیت پاسخ‌دادن به این پرسش را نیز ندارم. ازآنجاکه گروه‌های متعدد اسلامی در اروپا وجود دارند، من حتی مطمئن نیستم یک دیاسپورای یکپارچه اسلامی در غرب وجود داشته باشد.

خاطره‌ها جایگاه مهمی در منازعات سیاسی دارند. پناهندگان و در مجموع دیاسپوراها چگونه از خاطره‌های‌شان برای منازعه و حل آن بهره می‌جویند؟

اعضای جامعه دیاسپورا، به‌ویژه کسانی که به دلیل جنگ و تجربه‌های «تروماتیک» سرزمین خود را ترک کرده‌اند، ممکن است نتوانند تجربه‌های خود را از جنگ فراموش کنند. ممکن است آنها مطابق با تجربه خود از گذشته و پیش‌بینی‌های‌شان از فرایند صلح در «کشور میزبان»، بسیج شوند. «روایت» دیاسپورا و تلاش‌های آن برای ایجاد یک «خاطره جمعی» نقش مهمی در حل مبارزه بازی می‌کند؛ زیرا در جهان امروز منازعات و تنش‌ها صرفا در مرزهای ملت - دولت‌ها به وقوع نپیوسته و هرچیز مرتبطی به جنگ در کشور مادری، به دلیل جریان مهاجرت به امری فراملی تبدیل می‌شود؛ برای مثال، به بحران امروزه پناهندگان سوری فکر کنید. این پناهندگان در مرزهای کشورهای اروپایی متحمل دشواری‌های فراوانی شده‌اند و حتی اگر از یک کشور نیز عبور کرده باشند، شرایطشان در کمپ‌های پناهندگان شباهت چندانی به یکدیگر ندارد. تجربه آنها بخشی از درگیری‌های فراوانی است که در سوریه در جریان است. حافظه آنها بخشی از روایت‌های جمعی جنگ در سوریه و نتیجه امتحانی سخت در خاورمیانه است.

در جهانی، جهانی‌شده، دیاسپوراها و موج پناهندگان چگونه مفهوم حاکمیت را دگرگون می‌کنند؟

دیاسپوراها همواره وجود داشته‌اند، اما دیاسپورا در دو دهه اخیر به بازیگری بسیار مهم و غیردولتی تبدیل شده است. به یُمن پیشرفت‌های اخیر تکنولوژی و رسانه، دیاسپوراها می‌توانند همیشه با سرزمین مادری خود در تماس باشند و به لطف رسانه‌های جمعی و دیگر ابزارها پیام‌ها را از فعالان سرزمین مادری به جامعه کشور میزبان، سیاست‌مداران و رسانه‌ها منتقل کنند. دولت‌های مادر و میزبان نیز عملا قادر به کنترل فوران و جریان اطلاعات نیستند. دیاسپورا دست به ایجاد یک شبکه غیرشفاف از افراد و سازمان‌ها می‌زند که حاکمیتِ دولت را از طرق گوناگونی دور می‌زند، اما دولت‌ها برای مقابله با چنینِ وضعیتی،درصدد سازماندهی سیاست‌های‌شان طبق این اقتضائات ناشی از تحولات جهان جدید برآمده‌اند. تلاش دیاسپورای کُرد در تأسیس ناسیونالیسم کُرد در خارج از مرزهای ترکیه، بارزترین مثال در این رابطه به‌شمار می‌رود. دولت ترکیه از طریق ابزارهای دیپلماتیک و نیز اقدامات محرمانه درصدد توقف چنین روندی بوده است، اما این پروسه قدرتمندتر شده است. دراین‌باره شما را به مقاله بسیار روشنگرانه‌ای از دکتر «امیرحسن‌پور»، استاد دانشگاه «تورنتوی» کانادا ارجاع می‌دهم که نشان می‌دهد مبانی موجودیت دولت- ملت که مبتنی بر تمامیت ارضی و حاکمیت آن است، در شرایط کنونی دیاسپوراها و تحت تأثیر موج پناهندگان به چالش کشیده شده است.

یادداشت

بازی با برگ برنده

رها معتمدی: بار دیگر «ولادیمیر پوتین»، رئیس‌جمهوری روسیه، در مسیری حرکت می‌کند که کاخ‌سفید پیش‌بینی نکرده بود. بار دیگر، تحلیلگران سیاست خارجی آمریکا مانده‌اند آیا حرکت پوتین از روی زیرکی است یا از روی ناامیدی؟ آیا کمپین بمباران پوتین در سوریه یک شاهکار ژئوپلیتیک است؟ آیا او با ایجاد محور بغداد -تهران- دمشق- مسکو خلأ منطقه‌ای را پر می‌کند و می‌خواهد ضعف سیاست خارجی آمریکا را نشان دهد؟ آیا استراتژی تحریک او برای در چالش‌انداختن ناتو است؟ یا اینکه پوتین درواقع از روی ضعف این کار را می‌کند و تلاش دارد تا موقعیت روبه‌وخامتش را نجات دهد؟ آیا شروع بازی خاورمیانه‌ای او مانند مداخله در اوکراین، تلاشی برای به دست‌گرفتن مجدد عرصه از دست‌رفته است؟ آیا باید هیاهو و قدرت‌نمایی پوتین را نادیده بگیریم و حواسمان به اقتصاد روبه‌زوال و حلقه داخلی تحریم‌زده روسیه باشد و تصور کنیم مداخله مسکو در سوریه به باتلاق یا انفجار ختم می‌شود؟».

حقیقت این است این تعابیر هیچ‌کدام کامل نیست، چراکه تفسیر شما از اینکه آیا پوتین در حال پیروزی است یا خیر، به این بستگی دارد که موفقیت را چگونه ارزیابی کنید. اگر معنای پیروزی، روسیه‌ای مرفه‌تر با یک صف از کشورهای مشتری باشد، که یک بنیاد قدرتمند داخلی برای نظام پوتین و ظهور مجدد روسیه به‌عنوان رقیب متمدن جذاب برای غرب لیبرال‌دموکرات محقق شود، آنگاه باید بگوییم چنین چیزی در رهبری روسیه دیده نمی‌شود. شما می‌توانید بحث کنید او دست بد را خوب بازی می‌کند، اما به‌نظر می‌رسد ورق‌های پوتین بدتر از زمانی است که قیمت‌های نفت بالاتر بود یا جنگ کوچک پرزرق‌وبرق با گرجستان را در سال ۲۰۰۸ به پایان برده بود.

بازی پوتین همچنین تبعات ثانویه‌ای نیز برای پروژه آشفته و کج‌خلق اروپا دارد. جنگ‌های اوکراین و قدرت‌نمایی بالتیک او، تنش‌ها میان شرق اروپایی‌ها را با شرکای آلمانی آنها تشدید کرده است. حمایت مالی و دیپلماتیک رئیس‌جمهوری روسیه از احزاب مردمی چپ و راست (از حزب سیریزای یونان تا جبهه ملی فرانسه)، شکاف‌ها در اتحادیه اروپا را عمیق‌تر کرده و حال مداخله‌اش در سوریه احتمالا به صورت موقت، بحران آوارگان را وخیم‌تر می‌کند که امری اختلاف‌برانگیز است و کل اروپا را سردرگم کرده است.

به‌صراحت می‌توان گفت پوتین یک ملی‌گرای روس است نه رهبر «شبح» یا «لیگ سایه‌ها». او به‌دنبال هرج‌ومرج تنها به نفع خود و بدون‌شک معتقد است برای احیای امپراتوری خودش نیاز به تضعیف ناتو، اختلاف‌افکنی در اتحادیه اروپا یا ازبین‌بردن صلح آمریکایی دارد. اما این بازگشت به‌نظر دور از دسترس می‌آید و آنچه به درک او نزدیک‌تر است، بسیار مخرب‌تر می‌نماید؛ میراث یک اوراقچی، نه پتر کبیر، که در آن مردم از تلاش‌های وی مقدار اندکی سود می‌کنند، اما جهان با هر حرکت آن بی‌ثبات‌تر رشد می‌کند.

منبع: نیویورک‌تایمز

نگاه

چین در افغانستان و میان طالبان، به دنبال چیست؟

هادی فیروزی: روابط مستقیم حزب کمونیست چین و طالبان به دهه ۱۹۹۰ برمی‌گردد؛ یعنی زمانی که طالبان قدرت را در دست داشت. در آن زمان چین با ملا محمدعمر، رهبر سابق طالبان، به توافقی دست پیدا کرد که بخش عمده آن توافق هنوز هم پابرجاست. در دوران حضور آمریکا و نیروهای ائتلاف در افغانستان، چینی‌ها نشست‌های مخفی خود را با طالبان ادامه دادند. این نشست‌ها در ماه‌های اخیر آشکارتر و رسانه‌ای‌تر شده است و مقامات چینی دیگر از علنی‌کردن آن ابایی ندارند. با وجود این، تحرکات اخیر نظامی طالبان و اشغال منطقه قندوز می‌تواند تماس‌های چین و طالبان را مجددا به پشت پرده ببرد. نخستین‌بار طالبان در اکتبر ۱۹۹۴، در قامت شبه‌نظامیانی در جنوب افغانستان ظاهر شدند و در مدت کوتاهی ایالات مختلف افغانستان را یکی پس از دیگری تصرف کردند. قتل عام هزاران نفر از مردم هزاره، در شهر مزارشریف در آگوست ۱۹۹۸، کشتار مردم در ولایت‌های سر پل و بامیان در سال‌های ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۱ و حملات انتحاری بی‌شماری که در سال‌های اخیر مردم بی‌گناه زیادی را به کام مرگ برده است، بخشی از کارنامه سیاه این گروه تروریستی است. چین کمونیست در سرزمین افغانستان و در میان گروه تروریستی بدنام و خطرناک طالبان در پی چیست؟ مصالحه و دوستی پکن با طالبان می‌تواند تضمین‌کننده بخش زیادی از امنیت منافع چین در افغانستان باشد. دراین‌میان برای حاکمان کمونیست چین، چندان اهمیتی ندارد که این تعاملات به‌اصطلاح امنیتی، در نهایت می‌تواند منجر به ادامه حیات یا حتی قدرتمندترشدن و مشروعیت‌بخشیدن به تروریست‌ها شود. برای پکن آنچه اهمیت دارد، این است که طالبان منافع چین را در این کشور هدف قرار ندهند و در میان اویغورهای ساکن شین‌جیانگ نیز حضور پیدا نکنند. اخیرا حضور تروریست‌های داعش در افغانستان نیز باعث نگرانی امنیتی هرچه بیشتر چین در این منطقه شده است. بنابراین می‌توان ردپای دو عامل را دراین‌باره پیدا کرد: یکی منافع اقتصادی چین در منطقه و دیگری، ملاحظات امنیتی این رژیم در منطقه مسلمان‌نشین «شین‌جیانگ»، واقع در شمال غربی چین. به گمان برخی تحلیلگران، احتمالا چین در راستای تفاهم با طالبان تا حدودی به آنها مشروعیت سیاسی، قدرت دیپلماتیک و حتی گاهی اسلحه و مهمات پیشکش می‌کند. روزنامه فرانسوی فیگارو می‌نویسد پس از آنکه در ماه اکتبر گذشته، محمد اشرف‌غنی، رئیس‌جمهور افغانستان، در پکن مهمان رئیس‌جمهوری چین بود، دولت چین نیز به صورت محرمانه، میزبان یک هیأت از طالبان بود. در ماه سپتامبر گذشته نیز چین در کنار پاکستان و آمریکا برای پیشبرد مذاکرات صلح بین طالبان و دولت افغانستان مذاکراتی را ترتیب دادند که به گفته برخی منابع محل این مذاکرات در منطقه مسلمان‌نشین شین‌جیانگ چین بوده است؛ ادعایی که از سوی مقامات پاکستانی رد شد. اوایل امسال «عبدالله عبدالله»، رئیس اجرائی دولت وحدت ملی افغانستان، در نشستی که از سوی روزنامه «ایندیا تودی» در دهلی نو برگزار شد، گفت چینی‌ها با طالبان چندین دور گفت‌وگو برگزار کرده‌اند و از طالبان خواسته‌اند مستقیما با دولت افغانستان گفت‌وگو کنند. دراین‌میان، مقامات چینی در ماه‌های اخیر، به‌ویژه پس از روی‌کارآمدن دولت جدید در افغانستان، رابطه خود را با پاکستان روزبه‌روز عمیق‌تر کرده‌اند. آنها از تسلط و نفوذ پاکستان بر طالبان باخبرند. «بی‌بی‌سی» گزارش می‌دهد در فوریه ۲۰۱۵ هیأتی از نمایندگان طالبان از افغانستان به پایتخت پاکستان سفر کردند. «اندرو سمال»، مؤلف کتاب «محور چین - پاکستان: ژئوپولتیک جدید آسیا» در گفت‌وگو با خبرگزاری دویچه‌وله معتقد است در سال‌های اخیر، چین به طور فزاینده‌ای درباره کاهش نیروهای غربی در افغانستان نگران است. این کشور می‌ترسد برهم‌خوردن اوضاع افغانستان بر بی‌ثبات‌شدن شین‌جیانگ، ایالت ناآرام شمال غربی و در منطقه‌ای وسیع‌تر از آن، تأثیر بگذارد و به بلندپروازی‌های این کشور برای «کمربند اقتصادی راه ابریشم» ضربه بزند.«شین‌جیانگ»، منطقه‌ای کوهستانی - بیابانی است که در شمال غرب چین قرار دارد و تقریبا یک‌ششم چین فعلی را تشکیل می‌دهد. بر اثر سیاست‌های استبدادی حکومت کمونیستی چین، مردم مسلمان این ایالت از نظر اقتصادی زندگی سختی دارند. سیاست‌های حکومت در این استان باعث سیطره اقتصادی چینی‌های نژاد هان که اکثریت جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند، بر مسلمانان و در نتیجه فقر و محرومیت مسلمانان شده است. آنها در سرزمین مادری خود، مانند بیگانگان زندگی می‌کنند و دولت چین را به تلاش برای نابودی آیین و فرهنگ خود متهم می‌کنند. دولت چین همواره، به‌ویژه پس از وقایع ۱۱ سپتامبر، سعی در تروریست‌خواندن مسلمانان اویغور داشته است. در طول حاکمیت حزب کمونیست، اویغورها بارها دست به قیام زده‌اند که همواره با سرکوب و واکنش شدید حکومت مواجه شده است.

روزنامه هشت صبح، چاپ کابل می‌نویسد با توجه به گسترش تهدید گروه تروریستی داعش و احتمال ظهور و گسترش این گروه خطرناک در منطقه غربی چین، بسترهای سرمایه‌گذاری چین با تهدید روبه‌رو شده است؛ ازاین‌رو چین با هدف مصونیت برنامه‌های اقتصادی خود در بندر گوادر پاکستان، راه ابریشم و دیگر سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی‌اش در آسیای مرکزی و جنوب آسیا، تلاش می‌کند تعاملات امنیتی خویش را افزایش دهد. این روزنامه می‌افزاید چین همان‌طور که در دهه ۱۹۹۰ با ملاعمر ارتباط برقرار کرد و از این طریق توانست القاعده و دیگر گروه‌های رادیکال را از شین‌جیانگ دور نگه دارد، باز هم در تلاش است با گروه‌های رادیکال ارتباط برقرار کند.

به اعتقاد هشت صبح، سیاست خارجی چینی‌ها در سایر کشورهای جهان، بیشتر سودمحور بوده است. آنها براساس این نوع سیاست، در افغانستان نیز در جست‌وجوی سود هستند؛ در غیر این صورت علاقه‌ای به گسترش روابط با افغانستان ندارند.